



**An Examination of the Jurisprudential Principles of the Benefit of Hearing  
in People with One Hearing Ear  
(A study on the principles of Article 683 of the Islamic Penal Code)**

**Amin Soleyman Kolvanaq<sup>1</sup> Sayyid Mohammad Javad Vazirifard<sup>2</sup>  
Mohammad Nozari Ferdowsieh<sup>3</sup>**

Received: 02/08/2020

Accepted: 06/04/2021

**Abstract**

The legislator in Article 683 of the Islamic Penal Code, as it is known, considers half of the diya (blood money) in the hearing loss of a person with one hearing ear. The only person who disagrees with this view is Ibn Hamza al-Tusi. He distinguishes between deafness for criminal reasons and non-criminal and congenital ones. By studying the principles of most of the jurists' viewpoints, it was concluded that the fatwa to halve the full diyat on hearing in both ears has weak basis or reasons and the claim of the jurists on the non-inclusion of narratives in the other main benefits of the person's body – based on the multiplicity of benefits and the mere attribution of the benefits to extreme strength and weakness - confirms this fact. In addition, most of jurists' viewpoints on the diya of hearing implies a full diya in total hearing. However, a person's hearing may be weak or strong. In addition, while rejecting the possibility that the fatwa of Ibn Hamzah was comparative, it became clear that the narrative on which the possibility of comparing hearing to sight, was related to the eye, not sight. In addition, in that narrative, there is no distinction between blindness for criminal and non-criminal reasons. Therefore, in determining the diyat for the complete hearing loss, the narratives consider the full diya, and the case where the hearing of one of the two ears has already been lost because of a crime is beyond these narratives.

**Keywords**

Hearing, ear, Hisham narration, comparison, diya.

- 
1. PhD in Islamic Jurisprudence and Law, Qom University, Qom, Iran (Corresponding Author) amin.soleyman1370@gmail.com
  2. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Qom University, Qom, Iran. vazirifard@yahoo.com
  3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Qom University, Qom, Iran. abasaleh.s@gmail.com

---

\*Soleyman Kolvanaq, A & Vazirifard, M, & Nozari Ferdowsieh, M, (2021), An Examination of the Jurisprudential Principles of the Benefit of Hearing in People with One Hearing Ear (A study on the principles of Article 683 of the Islamic Penal Code). *Journal of Fiqh*, 28 (105), pp. 152-177.  
Doi: 10.22081/jf.2020.58445.2103.

---

## بازخوانی مبانی فقهی دیه منفعت شنوایی در افراد دارای یک گوش شنوا (تأملی در مبانی ماده ۶۸۳ قانون مجازات اسلامی)

امین سلیمان کلوانق<sup>۱</sup> سید محمدجواد وزیری فرد<sup>۲</sup> محمد نوذری فردوسیة<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۷

### چکیده

قانون گذار در ماده ۶۸۳ ق.م.ا، مطابق مشهور، در زوال شنوایی فرد دارای یک گوش شنوا، قائل به نصف دیه کامل است. تنها مخالف این نظر، ابن حمزه طوسی است که بین ناشنوایی به علل جنایی با غیرجنایی و مادرزادی، تفاوت قائل شده است. با پژوهش در مبانی قول مشهور، این نتیجه به دست آمد که مبانی مشهور در فتوا به تنصیف دیه کامل بر شنوایی دو گوش، از ضعف دلالتی برخوردار است و اذعان فقیهان بر عدم شمولیت روایات، در سایر منافع اصلی بدن - بنابر تعددناپذیری منافع و صرف اتصاف منافع به شدت وضعف - مؤید همین مطلب است و مضاف براین، مستند قول مشهور در دیه شنوایی، دلالت بر دیه کامل در مجموع شنوایی دارد؛ حال ممکن است شنوایی فردی ضعیف و شنوایی فردی قوی باشد. همچنین ضمن رد احتمال قیاسی بودن فتوای ابن حمزه، روشن شد روایتی که احتمال قیاس شنوایی با بینایی به استناد آن می‌رفت، در خصوص چشم است، نه بینایی. به‌علاوه در آن روایت تفکیکی میان نابینایی به علل جنایی و غیرجنایی صورت نگرفته است. لذا در مقام تعیین دیه در زوال کل شنوایی، روایات دلالت بر تعلق دیه کامل دارند و موردی هم که قبلاً شنوایی یکی از دو گوش در اثر جنایت از دست رفته باشد، از تحت این روایات خارج است.

### کلیدواژه‌ها

شنوایی، گوش، روایت هشام، قیاس، دیه.

۱. دکتری تخصصی فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

amin.soleyman1370@gmail.com

vaziryfard@yahoo.com

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران.

abasaleh.s@gmail.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران.

\* سلیمان کلوانق، امین؛ وزیری فرد، سیدمحمدجواد؛ و نوذری فردوسیة، محمد. (۱۴۰۰). بازخوانی مبانی فقهی دیه منفعت شنوایی در افراد دارای یک گوش شنوا (تأملی در مبانی ماده ۶۸۳ قانون مجازات اسلامی). فصلنامه فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۸(۱۰۵)، صص ۱۵۲-۱۷۷.  
Doi: 10.22081/jf.2021.58445.2103.

## طرح مسئله

شنوایی یکی از منافی است که خدای متعال به مخلوقات خود اعطا کرده است. اهمیت منفعت مذکور به نحوی است که زوال آن در تکلم نیز اثرگذار است. شارع اقدس مانند برخی دیگر از منافع موجود در بدن انسان، جنایتی که موجب زوال شنوایی گردد را موجب دیه کامل می‌داند و در بحث قطع گوش و همزمانی زوال شنوایی با آن، حکم به دو دیه کامل داده است. برخی از افراد به‌طور مادرزادی شنوایی یکی از دو گوش را ندارند، یا به‌جهتی غیرجنایی آن را از دست داده‌اند. در اینکه دیه شنوایی گوش شنوای این فرد چه مقدار است، قانون مجازات اسلامی در ماده ۶۸۳ مقرر می‌دارد: «ازین بردن شنوایی گوش شنوای شخصی که یکی از گوش‌های او نمی‌شوند، موجب نصف دیه کامل است.» با وجود اینکه ناشنوایی می‌تواند ناشی از علل جنایی و علل غیرجنایی (یا مادرزادی) باشد، ولی حکم ماده به‌طور مطلق بوده و هر دو حالت را شامل است. درخصوص فردی که ناشنوایی گوشش به‌علل جنایی باشد، این مطلب قابل قبول است، زیرا یا شخص در مقابل آن دیه دریافت کرده است، یا اینکه با عفو جانی، از حق خود صرف‌نظر کرده است. لذا با زائل کردن شنوایی گوش شنوای چنین فردی، حکم به نصف دیه کامل می‌شود. درخصوص زوال شنوایی فردی که دارای یک گوش شنوای است و گوش دیگرش ناشنوا به‌علل غیرجنایی یا مادرزادی است، مشهور فقیهان - که نزدیک به اجماع هم است و تنها یک مخالف دارد - رأی به نصف دیه کامل داده‌اند و در مقابل تنها ابن‌حمزه طوسی است که دیه کامل را در آن ثابت می‌داند. لذا تعمیم حکم ماده مذکور به مواردی که ناشنوایی به‌علل غیرجنایی یا مادرزادی باشد، مطابق با نظر مشهور است. نظر اخیر به نظر نگارنده با اشکال‌هایی مواجه است؛ عمده ایرادها در برداشتی است که مشهور فقها از روایات وارده درخصوص دیه اعضای جفتی بدن دارند و کلام فقیهان در عدم شمولیت این روایات به منافع اعضای بدن، بر عدم دلالت روایات بر تنصیف دیه کامل بر شنوایی دو گوش را معاضدت می‌نماید. همچنین مشهور فقها، نظر ابن‌حمزه را مستند به قیاس می‌دانند که در فقه امامیه اعتباری ندارد. لازم به ذکر





است که با توجه به اینکه ضعف و قوت منافع اعضای افراد یکسان نیست، پیش فرض این است که تمام منافع برای هر کس به حسب خودش دیه کامل دارد و مؤید آن این مطلب است که در روایات تعیین کننده دیه منافع، سخنی از تفاوت میان افراد با منفعت ضعیف (مثلاً کسی که به جهت ضعف اعصاب از بیست درصد شنوایی افراد عادی برخوردار است) و منفعت قوی، وجود ندارد.

سیر جستار در این جستار پژوهش به این ترتیب خواهد بود که بعد از دسته بندی آراء موجود در مسئله، ابتدا مستندات موجود در مسئله مطرح می شود و محدوده دلالت آنها تبیین می گردد و در ادامه ضمن ارزیابی ایراد وارده به فتوای ابن حمزه، دلیل گزینش نظر ابن حمزه ارائه می گردد و در پایان پیشنهادی برای قانون گذار محترم در جهت اصلاح ماده ۶۸۳ قانون مجازات اسلامی ارائه می شود.

### ۱. آرای فقیهان در مسئله

سخن از اختلاف آراء در بادی امر شاید برای همگان قابل قبول نباشد، زیرا اکثر قریب به اتفاق فقها متفق القول اند و تنها نظر یکی از فقها با سایرین هم سو نیست. با این حال شاید مقام اجتهاد پذیرای سخن از اختلاف آراء نباشد یا حداقل اینکه به سختی آن را قبول کند. اما به هر حال در این زمینه دو نظر وجود دارد:

۱. عمده فقیهان بر این باورند که در زوال شنوایی گوش فردی که دارای یک گوش شنوا است، نصف دیه کامل ثابت است (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۴۱۰؛ حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۰، ص ۴۶۱)؛ البته در این میان برخی نیز به طور مطلق رأی به نصف دیه در گوش شنوا داده اند، بدون اینکه تفکیکی میان افراد دارای یک گوش سالم و دو گوش سالم انجام دهند (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۵۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۵۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۶۸۵؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۱۲۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۴۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۶۰۸؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۵۴۹؛ حلی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۵۹۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰، ص ۲۵۵؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۴۳۲؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۵۴؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۲۲؛ سبزواری،

۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۲۵۸؛ مشکینی، ۱۴۱۸ق، ص ۵۳۶؛ حکیم، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۱۵؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۵۷۷؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۳۱۶؛ فیاض کابلی، بی تا، ج ۳، ص ۴۲۵؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۱۰؛ فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۶۶۵؛ حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۵۶؛ فقعی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۲۸؛ جزائری، بی تا، ص ۱۰۳؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۹۳؛ کاشف الغطاء، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۱۵؛ اراکی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۸۲؛ حلی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۹۷. همان گونه که برخی نیز اشاره داشته‌اند، اطلاق فتاویٰ فقها مقتضی این است که تفاوتی میان جایی که گوش دیگر شنوا باشد یا ناشنوا باشد وجود ندارد و نیز تفاوتی وجود ندارد میان جایی که ناشنوایی گوش دیگر مادرزادی باشد، یا به علل غیرجنایی از بین رفته باشد، با جایی که گوش دیگر در اثر جنایت از بین رفته باشد (حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۰، ص ۴۶۱). حتی برخی از فقیهان نصف بودن دیه در حالات اخیرالذکر را علاوه بر اقتضای اطلاق فتاوا، مقتضای اطلاق نصوص نیز می‌دانند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۲۹۸). البته فقهایی هم هستند که به این عدم تفاوت اشاره داشته‌اند (موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۵۸۹؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۵۰۱).

۲. ابن حمزه طوسی قائل بر این است که اگر شنوایی یکی از دو گوش به‌طور مادرزادی یا در اثر غیرجنایت از بین رفته باشد، با زوال شنوایی گوش سالم فرد، دیه کامل ثابت است، اما در صورتی که به سبب جنایی از بین رفته باشد، نصف دیه کامل در شنوایی گوش سالم ثابت است (طوسی، ۱۴۰۸ق، ص ۴۴۵).

## ۲. مستندات اقوال

عمده عبارات قائلان به قول اول بدون ذکر دلیل است، ولی فقهایی نیز هستند که مستندشان را ذکر کرده‌اند. برخی اشاره داشته‌اند که مستند این قول عموماً این است که وارد شده؛ از جمله روایت هشام، و مفادش این است که هر آنچه که در بدن انسان دو تا است، در آن دو، دیه کامل ثابت است و در هر یک، نصف دیه ثابت است (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۴۳۰؛ جزائری، بی تا، ص ۱۰۳)، و عمل برخلاف این نیاز به دلیل دارد که مفقود است (موسوی خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۴۳۳؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۵۱). روایات مورد استناد قرار گرفته، در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:





## ۲-۱. روایات عام

۱. صحیح هشام: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: "كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَانِ فَبَيْنَهُمَا الدِّيَةُ وَفِي أَحَدِهِمَا نِصْفُ الدِّيَةِ وَمَا كَانَ وَاحِدًا فَفِيهِ الدِّيَةُ"»<sup>۱</sup> (حر عاملی، ج ۱۴۰۹، ص ۲۹، ص ۲۸۷؛ اصفهانی (مجلسی اول)، ج ۱۴۰۶، ص ۱۶، ص ۵۵۵).

البته در برخی کتب با عبارات متفاوتی نقل کرده‌اند. (عمانی، ج ۱۴۱۳، ص ۵۴۱)<sup>۲</sup>

در ارزیابی سندی این روایت گفته شده که روایت مضمراً است؛ چون هُشام مشخص نکرده است که از چه کسی نقل می‌کند (نجفی، ج ۱۴۰۴، ص ۴۳، ص ۱۸۲؛ خوانساری، ج ۱۴۰۵، ص ۶، ص ۲۱۸)، یا به تعبیری دیگر گفته‌اند که روایت مقطوعه<sup>۳</sup> است (صیری، ج ۱۴۲۰، ص ۴، ص ۴۴۹).

در مقام پاسخ به این اشکال، گفته می‌شود که سند این روایت در تهذیب الاحکام مقطوع است، ولی در من لایحضره الفقیه چنین نیست و هشام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند (صدوق قمی، ج ۱۴۱۳، ص ۴، ص ۱۳۳)<sup>۴</sup> و حدیث مذکور مسند به شمار می‌رود.

در سندی که شیخ طوسی در تهذیب ارائه داده است، اشکال دیگری نیز مطرح شده و آن اینکه یکی از راویان حدیث، محمد بن خالد است که بنابر تعبیر برخی از علمای اهل رجال، از ضعفاً نقل روایت می‌کند (حلی، ج ۱۳۸۳، ص ۳۰۹؛ شیرازی زنجانی، ج ۱۴۱۹، ص ۲، ص ۵۶۶)، به مرسله‌ها اعتماد می‌کند (ابن غضائری، بی‌تا، ص ۹۳)، و احادیث وی از ضعف برخوردار است (نجاشی، ج ۱۴۰۷، ص ۳۳۵).

در رد این اشکال هم باید گفت: ظاهر این است که هشام از امام معصوم علیه السلام نقل می‌کند، زیرا ثقّه است (شهید ثانی، ج ۱۴۱۳، ص ۱۵، ص ۴۰۲؛ عمانی، ج ۱۴۱۳، ص ۵۴۱؛ شهید اول، ج ۱۴۱۴، ص ۴، ص ۵۲۵). همچنین می‌توان گفت که مجموع احوالات وی حاکی از آن است که ثقّه است، همان‌طور که علامه نیز ایشان را تعدیل می‌کند (علامه حلی، ج ۱۳۸۱، ص ۱۳۹)؛ از

۱. «هر آنچه که در بدن انسان دو تا است، در آن دو دیه کامل ثابت است و در یکی از آن دو نصف دیه کامل ثابت است و هر آنچه که در بدن انسان واحد باشد، در آن به تنهایی دیه کامل ثابت است.»

۲. «كل ما كان في الإنسان اثنان فيه الدية وفي أحدهما نصف الدية.»

۳. به روایت مقطوع، مضمراً و موقوفه نیز گفته می‌شود.

۴. «رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَيْنِ فَفِيهِمَا الدِّيَةُ.»



جمله این احوالات اینکه شیخ طوسی ایشان را از زمره اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام نام برده است (طوسی، ۱۴۲۷ق، صص ۳۶۳، ۳۷۷). همچنین مشمول یکی از توثیقات عام رجالی<sup>۱</sup> شده است (سبحانی، ۱۳۸۹، ص ۳۵۴)؛ همان‌طور که آیت‌الله العظمی خامنه‌ای می‌فرماید: «آنچه که ما به آن اعتماد داریم، اعتماد اجلا و بزرگان از علما و فقیهان است. مثلاً وقتی می‌بینیم شیخ کلینی که این قدر در بیان معارف اهل بیت، تقوا، ورع و احتیاط دارند، از یک نفر تعداد زیادی روایت نقل می‌کند، پی می‌بریم که آن فرد ثقه است؛ زیرا چطور ممکن است که کسی مثل کلینی از کسی که [به او] اعتماد ندارد، این همه روایت مربوط به احکام را نقل کند» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۳). پاسخی دیگر اینکه نقل روایت از ضعفا موجب تضعیف نمی‌شود؛ باید دقت داشت که فرض ناقلیت از ضعفا در جایی که نقل از ثقه است، آسیبی نمی‌زند. با همه اینها، برخی فقهای رجالی هستند که صریحاً حکم به وثاقت وی داده‌اند (طوسی، ۱۴۲۷، صص ۳۶۳؛ علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹؛ اصفهانی، ۱۴۰۲ق، ص ۱۵۸؛ مامقانی، ۱۳۵۰، ص ۱۵۱؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۴۷۹). فراتر از همه اینها، در سندی که شیخ صدوق ارائه می‌دهد، اصلاً محمد بن خالد وجود ندارد (صدوق قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، صص ۴۲۴-۴۲۵).

همچنین اشکال کرده‌اند که با وجود مقطوع بودن روایت هشام، ظن در رسیدن خبر به امام علیه السلام دلیل کافی برای اعتماد بر آن نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۴۰۲؛ عمانی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۴۱)؛ ولی گفته شده که ثقه بودن وی مانع از آن است که بدون دلیل فتوا دهد (سیوری حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۹۴؛ صیمری، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۴۴۴؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ج ۹، ص ۶۱۴). لذا مناقشه در سند روایت بی‌وجه است (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۴۳۱) و با وجود این قیل و قال‌ها، به نظر می‌آید خدشه‌ای بر معتبر بودن روایت وارد نیست.

اما در مقام دلالت روایت بر تعلق دیه کامل در شنوایی و تقسیم کل دیه بر شنوایی

۱. اگر فرد به خصوصی باشد که دلیلی بر ثقه بودنش نداریم ولی راوی یا راویان ثقه و مورد اعتماد از او بسیار نقل کرده‌اند، همین کثرت نقل شخص یا اشخاص ثقه از او می‌تواند دلیلی بر ثقه بودنش باشد.



دو گوش، باید گفت درخصوص دلالت آن بر ثبوت دیه کامل درخصوص منفعت شنوایی مطلبی وجود ندارد و اگر هم بخواهیم حکم عام روایت را شامل منافع اعضا بدانیم، در ادامه خواهد آمد که با اشکالات اساسی مواجه است.

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: "مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ مِنْهُ اثْنَانِ فَفِي الْوَاحِدِ نِصْفُ الدِّيَةِ مِثْلُ الْيَدَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ..."»<sup>۱</sup> (کافی، ج ۷، ص ۳۱۵؛ اصفهانی (مجلسی اول)، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۶۴۰).

از روایت مذکور تحت عنوان حسنه یاد شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۴۰۲؛ عمانی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۴۱)؛ البته برخی هم از آن تحت عنوان صحیحہ یاد کرده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۱۷۳).

## ۲-۱-۱. دلالت روایات

از حیث دلالت روایات بر تقسیم دیه کامل بر شنوایی دو گوش لازم به ذکر است که از آنجائیکه شنوایی از منافع بدن است لذا باید این مطلب ثابت شود که این روایات شامل منافع اعضای بدن نیز می‌شود. البته باید گفت که آنجائیکه در منافع بدن از جمله بینایی، عقل، بویایی و شنوایی، دلیل دیگری مبنی بر ثبوت دیه کامل وجود دارد لذا از این روایات کمتر سخن به میان آمده و بیشتر درخصوص حس چشایی، فقهایی که رأی به ثبوت دیه کامل در آن می‌دهند به روایات فوق استناد می‌کنند به این جهت که دلیل خاصی وجود ندارد. اما به هر حال چون شمول یا عدم شمول روایت نسبت به منافع اعضای بدن، در تنصیف دیه منفعت شنوایی به دو گوش، مؤثر است لذا جهت جمع بندی از دلالت روایت، نقل استدلال فقیهان در شمولیت یا عدم شمولیت روایت نسبت به منافع اعضاء لازم است.

۱. «هر آنچه که در بدن انسان از آن دو تا باشد، در هر یک نصف دیه کامل ثابت است؛ مانند دو دست و دو چشم و...»



## ۲-۱-۱. استدلال قائلان به شمول روایت به منافع اعضا

برخی از فقیهان می‌فرمایند که منظور از هر آنچه که در بدن انسان واحد است، هم شامل اعضا و هم شامل منافع می‌شود (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴۵؛ جزائری، بی‌تا، ص ۱۰۳) و در بحث از دیه منافع متعدد، آنجا که به منفعت واحدی از بدن برمی‌خورند، حکم به دیه کامل را مستند به واحد بودن آن منفعت در بدن می‌دانند که مبنای همین استدلال هم اعتقاد به شمول روایت به فراتر از اعضا، یعنی به منافع است (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۴۶۵؛ عمانی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۴۱؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۵۷۱؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۸۹؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۶۲؛ سبحانی، ۱۸ آذر ۱۳۹۱).

## ۲-۱-۳. استدلال قائلان به عدم شمول روایات به منافع اعضا

در مقابل برخی قائل‌اند که متبادر از عمومیت مذکور در روایت (یعنی «ما کان»)، «اعضا» است؛ یعنی هر عضوی که واحد باشد (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۴۷۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۳۱۱؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۴۲۰)، که به طور قطع شامل منفعت نمی‌شود (نجفی، ج ۴۳، ص ۳۱۱؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۴۴۹) و در همین راستا گفته شده که مرحوم صاحب شرایع، چون به عضو بودن حس چشایی یقین نداشته، لذا ثبوت دیه کامل در آن را به عنوان احتمال مطرح کرده است (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۴۲۰)؛ در حالی که عضو نبودن حس چشایی بر هیچ کسی پوشیده نیست؛ چه برسد به فقیهی سترگ چون محقق حلی. لذا باید گفت که ایشان در شمول روایت به منافع تردید داشته‌اند. آیت‌الله فاضل در وجه سخن مرحوم امام خمینی بر ثبوت حکومت در چشایی می‌فرمایند که از روایت «کل ما کان فی الإنسان منه واحد فیه الدیه»، عضو متبادر می‌شود نه منفعت (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۴۱).

در پاسخ به این استدلال باید گفت که لفظ «کل»، هم شامل اجزای داخلی و اجزای خارجی است و هم شامل منافع می‌شود و ادعای اینکه اختصاص به اعضای خارجی دارد، با عمومیتی که در روایت است منافات دارد، و کلمات فقها اطلاق دارد؛ البته حکم به تصالح احتیاطی است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۲۷۶).





دومین دلیلی که به آن استناد شده، این است که روایت انصراف به اعضای بدن دارد و به این جهت است که در صحیحہ عبدالله بن سنان آمده است: «ما كان في الجسد منه اثنان ففيه الدية» (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۶۳).

در پاسخ به انصراف روایت به اعضا و جوارح، گفته شده که روایت هشام و عبدالله بن سنان، در موارد زیاد و متعددی از قبیل گویایی، شنوایی، بینایی، بویایی و عقل وارد شده‌اند. لذا این روایت دلالت بر تعمیم دارد (شوشتری، ۱۴۰۶ق، ج ۱۱، ص ۴۴۳؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۲۸۷)؛ زیرا که لفظ کل شامل اجزا و اعضا است: چه اعضای داخلی و چه خارجی، علاوه بر اینکه منافع و غیر اینها در بدن انسان موجودند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۲۷۱).

آیت‌الله سبحانی در پاسخ به این سخن می‌فرمایند: «وقتی در اعضا مسئله را می‌گویند، منافع عضو به طریق اولی باید همان حکم اعضا را داشته باشد. چرا؟ چون عضو به خاطر منافعش ارزش دارد و الا اگر بدون منفعت عضوی باشد، چندان ارزش ندارد. پس اگر در عضو گفتند، باید در منافع به طریق اولی بگویند» (سبحانی، ۱۵ آذر ۱۳۹۱).

اما تأملاتی بر کلام ایشان وارد است؛ اول اینکه در منفعت شنوایی و گوش که محل آن است، چنین نیست و هر دو مستقلاً دارای دیه کامل هستند، و دوم اینکه اولویتی که ایشان به آن استناد می‌کنند، در عکس چنین حالتی صادق است؛ زیرا آنچه که زوالش با زوال دیگری قطعی است، منفعت است، نه عضو. به عبارت دیگر، اگر عضو از بین برود زوال منفعت قطعی است، اما زوال منفعت به معنای زوال محل آن نیست، لذا اگر در منفعت دیه کامل ثابت باشد، به طریق اولی در زوال محل آن باید دیه کامل ثابت باشد، اما عکس آن صحیح نیست؛ زیرا چه بسا که با زوال منفعت محل آن باقی باشد، مثل اینکه شنوایی یا بینایی از بین برود، ولی گوش و چشم باقی باشد. این در حالی است که خود ایشان حکم به تعلق دیه کامل در زوال التذاذ جنسی را مستند به روایت هشام و عبدالله بن سنان، بعید می‌داند (سبحانی، ۱۹ آذر ۱۳۹۱).

جمع‌بندی از استدلال موافقان شمولیت «ما کان» به منافع، و مخالفان به شمولیت روایت به جهت انصراف و تبادر، بدین کیفیت است که اولاً این قطعی است که «ما کان» شامل منافع می‌شود، زیرا منافع هم در بدن انسان است، اما فراز بعدی روایت که می‌فرماید: «... منه اثنان و... الخ»، شمولیت را با مانع مواجه می‌کند؛ زیرا قرینه بر این است که منظور از «ما کان» مواردی است که وصف یکی بودن و دو تا بودن را داشته باشد، درحالی که منافع فقط پذیرای وصف شدت و ضعف است. اما درخصوص استدلال به تبادر باید گفت که تبادر در تعاریف اصولیان عبارت است از سبقت گرفتن معنا به ذهن در جایی که قرینه نباشد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۸؛ موسوی خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۸)؛ بر اساس این تعریف، آیا معنای اعضا از لفظ «ما کان» به ذهن منسب می‌شود؟ پاسخ منفی است و از آن لفظ، مطلق هر آنچه که در بدن است به ذهن می‌رسد. لذا استناد به تبادر صحیح به نظر نمی‌رسد. اما ذکر این نکته ضروری می‌نماید که خود تبادر بنابر تقسیم مرحوم بهبهانی سه نوع است؛ حاقی، اطلاق و انصرافی. در اولی تبادر از خود لفظ است، در دومی از اطلاق لفظ، و در مورد اخیر انصراف ذهن به معنای مخصوص از طریق قرائن است (موسوی بهبهانی، ۱۳۸۱، ص ۸۵). مطابق با این گفتار، بعید نیست که گفته شود تبادر انصرافی در کلام موجود است و آن هم اینکه «ما کان» منافع را شامل نشود.

اما اینکه گفته شده انصراف «ما کان» به اعضا است، باید گفت که در تعریف انصراف گفته شده که انسی ذهنی بین لفظ و حصه‌ای معین از معنای موضوع له آن لفظ است (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۳۹)؛ یعنی با شنیدن لفظ، ذهن به یک فرد از آن لفظ مطلق متوجه می‌شود، نه به سوی معنای اصلی لفظ. مطابق با این تعریف، در روایات انصرافی وجود ندارد.

پس روشن شد که از طرفی تبادر و انصراف در روایات درباره اعضا وجود ندارد. از طرف دیگر هم مانع برای شمول روایت به منافع وجود دارد. بنابراین چون امکان استناد به دو روایت فوق برای ثبوت دیه کامل در شنوایی وجیه نیست، به دنبال آن تقسیم دیه



کامل شنوایی بر دو گوش نیز صحیح نیست. برخی از فقیهان نیز همین مطلب را تأیید می‌کنند (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۵۵).

دیگر ادله‌ای که در تعلق دیه کامل بر منفعت شنوایی وارد شده، عبارتند از:

## ۲-۲. روایات خاص

۱. «مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبُرْقِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: "قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعْضًا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلسانُهُ وَعقلُهُ وَفِرْجُهُ وَانْقَطَعَ جَماعُهُ وَهُوَ حَيٌّ بِسِتِّ دِيَّاتٍ" <sup>۱</sup> (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۳۶۵).

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ أَنَّه عَرَضَ عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام كِتَابَ الدِّيَّاتِ وَ كَانَ فِيهِ فِي ذَهَابِ السَّمْعِ كُلِّهِ دِينَارٌ... الخ» <sup>۲</sup> (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۱۱؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۴۵؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۲۸۳؛ طباطبایی بروجردی، ۱۴۲۹ق، ج ۳۱، ص ۶۹۸).

۳. «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: "فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا فِي أُذُنِهِ بِعَظْمٍ فَادَّعَى أَنَّهُ لَا يَسْمَعُ قَالَ يَتَرَضَّدُ وَيُسْتَغْفَلُ وَيُنْتَضَّرُ بِهِ سَنَةٌ فَإِنْ سَمِعَ أَوْ شَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ أَنَّهُ سَمِعَ وَإِلَّا حَلَفَهُ وَأَعْطَاهُ الدِّيَّةَ". قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: "إِنِ عُنِيَ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ سَمِعَ". قَالَ: "إِنْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَدَّ عَلَيْهِ سَمْعَهُ لَمْ أَرْ عَلَيْهِ شَيْئاً" (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، صص ۲۶۴-۲۶۵).

مدلول روایات فوق این است که دیه کامل در زوال کل شنوایی ثابت است و در این روایات سخن از تقسیم دیه شنوایی بر دو گوش به میان نیامده است تا در صورت

۱. «امیرالمؤمنین عليه السلام در خصوص مردی که به مرد دیگر با عضا ضربه زد و شنوایی و بینایی و زبان و عقل و فرج و قدرت مقاربت وی از بین رفت، درحالی که مرد زنده بود، به شش دیه حکم داد».

۲. «در ازبین رفتن شنوایی به طور کامل، هزار دینار ثابت است».



زوال شنوایی فردی که دارای یک گوش ناشنوای مادرزادی یا به علل غیرجنایی است، حکم به نصف دیه کامل داده شود. چنین امری نیاز به دلیل دارد که مفقود است. برخی تقسیم دیه کامل بر دو گوش و عدم تفاوت میان ناشنوایی به جهت جنایی و غیرجنایی را مقتضای اطلاق صحیحه یونس نیز دانسته‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۲۵۸). اما درباره اینکه عدم تفاوت میان نابینایی به علت جنایی و غیرجنایی مقتضای اطلاق شنوا است، سخنی به میان نیامده است؛ بنابراین چگونه می‌شود از مطلبی که در روایت وجود ندارد اطلاق‌گیری کرد؟ یا به تعبیری دیگر، جریان اطلاق نیاز به وجود مقدمات حکمت دارد و از جمله این مقدمات، امکان اطلاق و تقیید است که در روایات فوق چنین امکانی وجود ندارد، زیرا به جهت عدم ذکر ناشنوایی فردی که دارای یک گوش سالم است، امکان اطلاق‌گیری درباره علت ناشنوایی (یعنی جنایی و غیرجنایی) وجود ندارد.

### ۳. ارزیابی ایراد وارده بر فتوای ابن حمزه و تنقیح استدلال بر فتوای ایشان

ابن حمزه طوسی که قائل به تعلق دیه کامل در شنوایی گوش سالم فردی است که تنها یک گوش شنوا دارد و گوش دیگرش به علل غیرجنایی ناشناخته شده است، مورد هجمه سایر فقها قرار گرفته و برخی بر فتوای وی ایراداتی وارد کرده‌اند که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفته شده که فتوای ابن حمزه مبنایی جز قیاس نمی‌تواند داشته باشد و آن هم قیاس شنوایی به چشم است (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۵۴؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۴۳۳؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۵۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۲۴؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۳۱۳)؛ به این نحو که ایشان شنوایی را با بینایی فردی مقایسه کرده است که یکی از چشمانش نابینا است؛ در حالی که دلیل خاص درباره بینایی وجود دارد که دیه کامل در آن ثابت است.

باید گفت که بطلان قیاس مستنبط‌العله میان فقهای امامیه امری اتفاقی است، اما اینکه ابن حمزه به راحتی متهم به استفاده از آن شناخته شود به نظر قابل دفاع نیست و





می‌توان با تنقیح مبانی بر نظر وی، اتقان نظرش را روشن ساخت. در این راستا ارائه چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نکته اول اینکه استدلال ابن حمزه معلوم نیست و اگر هم منظور افرادی که وی را به عمل به قیاس متهم می‌کنند این باشد که ابن حمزه شنوایی را با بینایی قیاس کرده درحالی که این دو متفاوت‌اند و در بینایی روایت خاص وجود دارد که در چشم بینای فردی که دارای یک چشم بینا است دیه کامل ثابت است، باید در پاسخ گفته شود که این قیاس محتمل مردود است، به این دلیل که روایات وارده در کافی<sup>۱</sup> (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، صص ۳۱۷-۳۱۸) و تهذیب<sup>۲</sup> (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۶۹) درخصوص چشم است نه بینایی (بله، اگر روایت درخصوص بینایی بود، به جهت اینکه هر دو منفعت‌اند، شاید می‌شد گفت که قیاس صورت گرفته است، درحالی که چنین نیست).

دومین نکته این است که حتی در خود روایت نیز تفکیکی میان نابینایی به‌علل جنایی و غیرجنایی صورت نگرفته و این مطلب فقط در کلام فقیهان است. حتی برخی از فقیهانی که به ابن حمزه ایراد کرده‌اند، اذعان می‌دارند که در روایتی که در مقام تعیین دیه چشم بینای شخص دارای یک چشم سالم است، میان نابینایی مادرزادی و نابینایی در اثر قصاص، با نابینایی به‌علل جنایی، تفاوتی در حکم وجود ندارد و در این میان روایتی هم وجود ندارد که مقید آن روایت باشد (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۳۶)؛ لذا در این میان درخصوص تعیین دیه بینایی فردی که دارای یک چشم بینا است و چشم دیگرش

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي رَجُلٍ أَعْوَرَ أُصِيبَتْ عَيْنُهُ الصَّحِيحَةَ فَقَضَتْ أَنْ تُقْفَلَ إِحْدَى عَيْنَيْ صَاحِبِهِ وَ يُعْقَلَ لَهُ نِصْفُ الدِّيَةِ وَإِنْ سَاءَ أَحَدُ دِيَهٍ كَامِلَةٌ وَيُعْفَى عَنْ عَيْنِ صَاحِبِهِ».

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فِي عَيْنِ الْأَعْوَرِ الدِّيَةُ».

«عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فِي عَيْنِ الْأَعْوَرِ الدِّيَةُ كَامِلَةٌ».

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَجْنُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْأَزْمِنِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ صَحِيحٍ فَقَالَ عَيْنُ رَجُلٍ أَعْوَرَ فَقَالَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ كَامِلَةٌ فَإِنْ سَاءَ الَّتِي قُضِيَ عَنْهَا أَنْ يُقْفَلَ مِنْ صَاحِبِهِ وَيَأْخُذُ مِنْهُ حَمْسَةَ آلَافٍ ذَرَاهِمَ فَعَلَّ لِأَنَّ لَهُ الدِّيَةَ كَامِلَةً وَقَدْ أَخَذَ نِصْفَهَا بِالْقِصَاصِ».

نابینای مادرزادی یا به علل غیرجنایی است، وضعیت مشابه شنوایی است و در هیچ یک دلیل روایی خاص وجود ندارد.

ثالثاً، بعد از تبیین این مطلب که برای تفاوت قائل شدن میان نقص عضو ناشی از جنایت با مواردی که نقص عضو در اثر علل غیرجنایی یا مادرزادی است، مستند روایی وجود ندارد، در مقام تعیین دیه شنوایی فردی که دارای یک گوش شنوا است و گوش دیگرش شنوایی ندارد، مسئله دو صورت دارد؛ حالت اول اینکه شنوایی شخص در اثر جنایت یا قصاص بوده باشد که در این خصوص گفته شده که اگر مجنی علیه، دیه را دریافت کرده باشد یا عفو کند و یا اینکه قصاص انجام داده باشد، با جنایت بر شنوایی گوش دیگرش، مجنی علیه فقط نصف دیه را استحقاق خواهد داشت، زیرا با اخذ دیه یا قصاص، عوض را در دنیا دریافت کرده است و یا اینکه به واسطه عفو، در آخرت عوض آن را دریافت خواهد کرد<sup>۱</sup> (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۳۶۴)، و اگر هم در اثر قصاص از دست داده باشد، با اقدام به جنایت عمدی، استحقاقش درباره یک دیه کامل (در شنوایی) به مقدار زائل شده از شنوایی اش تقلیل می یابد. همان گونه که این قاعده در کل اعضا و منافع بدن جاری است؛ مثلاً اگر شخص قبلاً در اثر قصاص یکی از دو دست خود را از دست داده باشد، با از بین رفتن دست دیگرش نصف دیه را مستحق می شود، اما حالت دوم، موردی است که شنوایی گوشش مادرزادی بوده یا در اثر غیرجنایت بوده باشد؛ در این خصوص به این دلیل که لسان روایات وارده در مقام تعیین دیه شنوایی و بینایی در وسائل الشیعه<sup>۱</sup> (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۳۶۵)، من لا یحضره

۱. به طور کلی می شود گفت که قبلاً استحقاق کل دیه را داشته است و با اقدام به دریافت یا عفو، استحقاقش به نصف را از دست داده است، زیرا با تعدد جنایات درباره یک منفعت، مجنی علیه در مجموع این جنایات، تنها استحقاق دیه کامل آن منفعت را دارد؛ به عنوان مثال در اثر جنایات متعدد بر شنوایی، شخص نباید بیشتر از یک دیه کامل که دیه منفعت شنوایی است مستحق شود.

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبُرْقِيِّ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِسْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعْضًا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلسَانُهُ وَعَقْلُهُ وَفَرْجُهُ وَانْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَهُوَ حَيٌّ بِسَبِّ دِيَاتٍ».

المعتبرة من كتاب ظريف: «... والضوء كله من العينين ألف دينار الخ».





الفقیه<sup>۱</sup> (صدوق قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۹) و جامع احادیث شیعه<sup>۲</sup> (طباطبایی بروجردی، ۱۴۲۹ق، ج ۳۱، ص ۵۱۴) حکایت از تعلق دیه کامل بر مجموع شنوایی و بینایی دارد و فردی که شنوایی یکی از دو گوش را به علل غیرجنایی از دست داده باشد، در اثر جنایت موجب زوال شنوایی اش مشمول روایات می شود، زیرا کل شنوایی اش را از دست داده است.

نتیجه این می شود که مجموع شنوایی و بینایی مشمول روایات است و دیه کامل بر مجموع آن تعلق گرفته (و چه بسا این منفعت در برخی ضعیف و در برخی قوی باشد)، و آنچه که مطابق قاعده از این روایات مستثنی شده است، موردی است که شنوایی یا بینایی یکی از دو چشم قبلاً در اثر جنایت از بین رفته باشد.<sup>۳</sup> اما در جنایت موجب زوال بینایی یا شنوایی فردی که دارای یک چشم بینا یا گوش شنوا است و بینایی چشم دیگرش یا شنوایی گوش دیگرش را در اثر جنایت از دست داده است، نمی توان به روایات استدلال کرد؛ زیرا شخص نمی تواند بیشتر از آنچه که شارع اقدس برای وی تعیین کرده استحقاق یابد.

همچنین ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می رسد که اگر روایات دال بر تقسیم دیه کامل بر شنوایی دو گوش وجود داشت، حکم به نصف دیه کامل در زوال شنوایی هر یک از دو گوش وجیه می نمود و تفاوت قائل شدن میان ناشنوایی مادرزادی و ناشنوایی به علت جنایت نیز ناپسند جلوه می کرد، ولی روشن شد که روایات چنین دلالتی ندارند و روایات دال بر تعلق دیه بر مجموع مانع از این می شود که دیه بر شنوایی دو گوش

۱. صحیحہ شیخ صدوق عن عاصم بن حمید، عن محمد بن قیس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «ضرب رجل رجلاً فإلى هامته على عهد أمير المؤمنين عليه السلام فادعى المصروب أنه لا يبصر بعينه شيئاً وأنه لا يشم رائحة وأنه قد خرس فلا ينطق فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إن كان صادقاً فقد وجبت له ثلاث ديات النفس».

۲. المعتره من كتاب ظريف: «... والضوء كله من العينين ألف دينار الخ».

۳. دلیل این استثنا، این قاعده کلی است که شخص نمی تواند بر یک عضو خود در اثر تعدد جنایات بیشتر از تمام دیه آن عضو را دریافت کند؛ درحالی که اگر نصف دیه کامل را به جهت از بین رفتن شنوایی یکی از دو گوش دریافت کند و با زوال شنوایی گوش دیگر (مستند به روایات دال بر تعلق دیه کامل بر مجموع شنوایی)، دیه کامل اخذ کند، به جهت زوال شنوایی در اثر تعدد جنایات، یک دیه کامل و نصف دیه را دریافت کرده که صحیح نیست.



تقسیم شود، یا همان گونه که برخی از فقیهان به صراحت بیان کرده‌اند، روایات مانع از تفاوت میان گوش ضعیف و قوی در تعیین دیه است (حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۰، ص ۴۷۴).

در پایان لازم به ذکر است که اگرچه همه فقها در جایی که هر دو گوش شنوایی داشته باشد و شنوایی یکی از آن دو از بین برود حکم به نصف دیه کامل می‌دهند، و این شاید به جهت توزیع دیه کامل بر منفعت شنوایی به اعتبار محل آن باشد (و این فتوا از شهرت برخوردار است)، ولی باید در نظر داشت که شهرت توان کنار گذاشتن روایات صحیح را ندارد و در مسئله مورد پژوهش، حکم به نصف دیه کامل موجب کنار گذاشتن روایات صحیحی می‌شود که دال بر تعلق دیه کامل بر مجموع شنوایی دارند.

#### ۴. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

بعد از روشن شدن عدم شمولیت روایات هشام و عبدالله بن سنان بر منافع و -بالتبع آن- عدم دلالت آنها بر تقسیم دیه کامل بر شنوایی دو گوش، این نتایج به دست آمد که مبنا در حکم به دیه کامل در زوال شنوایی، روایات یونس، ابراهیم بن عمر و در آخر، روایت سلیمان بن خالد است. با اینکه برخی از فقیهان این روایات را مقتضی تقسیم دیه کامل بر شنوایی دو گوش می‌دانستند، اما در روایات مطلبی وجود نداشت که بر این امر دلالت کند و دیه کامل بر کل شنوایی تعلق گرفته است. همچنین اشکال قیاسی بودن فتوای ابن حمزه، به این نحو مرتفع گردید که نه تنها روایتی در خصوص بینایی وجود ندارد، بلکه در روایتی هم که در مقام بیان دیه چشم فردی است که دارای یک چشم بینا است، تفکیکی میان نایبایی به علل جنایی با نایبایی به علل غیرجنایی و مادرزادی صورت نگرفته است (تا شنوایی با بینایی قیاس شود)، و تنها دلیل بر تفاوت گذاشتن میان چشم نایبنا به علل جنایی و غیرجنایی این است که در صورتی که بینایی چشم در اثر جنایت موجب دیه یا قصاص از بین رفته باشد، اگر دیه را دریافت کرده باشد یا عفو کند و یا اینکه قصاص انجام داده باشد، در این صورت با اخذ دیه یا قصاص، عوض را در دنیا دریافت کرده است و یا اینکه به واسطه عفو در آخرت عوض آن را دریافت





خواهد کرد، لذا با جنایت موجب زوال بینایی، فقط نصف دیه را استحقاق خواهد داشت و به طور کلی می‌شود گفت که قبلاً استحقاق دیه را داشته است، پس عوض دیگری را استحقاق نخواهد داشت. مطابق با این استدلال، موردی از تحت شمول روایات خارج شده است. موردی که نایبایی چشمش مادرزادی یا به علل غیر جنایی باشد، تحت شمول روایات دال بر تعلق دیه کامل بر مجموع شنوایی باقی است و همین مطلب در خصوص شنوایی نیز صادق است و روشن شد که در هیچ‌یک روایت خاصی وجود ندارد و دلیل ارائه شده می‌تواند در هر دو جاری شود.

اگر هم گفته شود که در خصوص عین الأعمور روایت خاص وجود دارد، ولی در مورد گوش روایتی وجود ندارد و این خود نشان‌دهنده تفاوت حکم میان آن دو است، باید گفت که در قطع گوش شخص ناشنوا نیز دیه کامل ثابت است، چه برسد به گوش شخص شنوا؛ لذا وجود دلیل خاص در این خصوص تأثیری در حکم ندارد.

اگر هم تعلق دیه کامل و تقسیم آن بر شنوایی دو گوش را به عنوان شهرت بپذیریم که بر مبنای توزیع دیه کامل منفعت شنوایی به اعتبار محل آن باشد، باید دقت داشت که این شهرت نهایتاً تا جایی حجیت دارد که موجب کنار گذاشتن روایات صحیح نگردد و در فرض مسئله، عمل به آن نباید موجب کنار گذاشتن روایات خاص باشد (زیرا همان‌گونه که بیان شد، دیه کامل بر مجموع شنوایی فرد است)، لذا نمی‌توان در جایی که فرد به طور مادرزادی فقط یک گوش شنوا دارد، حکم به نصف دیه داد، زیرا مجموع شنوایی چنین فردی که روایات، دلالت بر تعلق دیه کامل در آن دارند، عبارت از شنوایی یک گوش وی است و در این میان تفاوتی وجود ندارد که فرد دارای دو گوش شنوا باشد یا دارای یک گوش شنوا. حتی ممکن است که فرد دارای یک گوش شنوایی کامل و یک گوش با شنوایی پنج درصد، یا فقط دارای یک گوش شنوای ضعیف باشد.

شایان ذکر است که ملاک در تعیین دیه، شنوایی است، نه گوش مجنی علیه، و دیه کامل بر مجموع شنوایی مجنی علیه تقسیم می‌شود. اگرچه در مواردی که جنایت موجب زوال کامل شنوایی می‌گردد تعیین آن آسان است، ولی در جنایت موجب

نقصان شنوایی فرد دارای یک گوش شنوا، تعیین دیه مانند موردی است که جنایتی موجب نقصان شنوایی یک گوش فردی شده است که دارای دو گوش شنوا است. روش تعیین دیه در تمامی منافع که جنایت موجب زوال ناقص می شود واحد است و آن این است که در چنین مواردی باید ارش تعیین گردد. البته در روش تعیین آن، نظرات متعددی از سوی فقیهان ابراز شده است، ولی نظر نگارنده بر این است که چنین مواردی مقام افتاء را می طلبد و حکم قاضی غیر مجتهد، اگرچه با مشاوره پزشکی قانونی دیه را تعیین کند، مجزی نیست.<sup>۱</sup>

در پایان به قانون گذار محترم پیشنهاد می شود تا ماده ۶۸۳ قانون مجازات اسلامی به شرح زیر اصلاح گردد: «از بین بردن شنوایی گوش شنوای شخصی که گوش دیگرش ناشنوی مادرزادی و یا به علل غیر جنایی از بین رفته باشد، موجب دیه کامل است، لکن اگر گوش دیگرش را در اثر قصاص یا جنایتی که استحقاق دیه آن را داشته است از دست داده باشد، دیه از بین بردن شنوایی آن، نصف دیه کامل است».

۱۶۹



فقه

۱. جهت اطلاع از تقسیم بندی مواردی که ارش در آنها ثابت می شود و تفاوت های این موارد در مقام تعیین کننده آن، ثابت بودن ارش، ر.ک: رساله دکتری با عنوان «حقوق ناشی از جنایت بر منافع با رویکردی بر پیشرفت های پزشکی، از منظر فقه امامیه و حقوق کیفری ایران» اثر امین سلیمان کلوانق، دانشگاه قم: سال ۱۳۹۹.

## فهرست منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲. ابن غضائری، احمد بن ابی عبدالله. (بی تا). رجال ابن الغضائری: کتاب الضعفاء. قم: بی نا.
۳. اراکی، محمد علی. (۱۴۱۴ق). المسائل الواضحة (چاپ اول). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. اردبیلی، احمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. اصفهانی (مجلسی اول)، محمد تقی. (۱۴۰۶ق). ملاذ الأخیار (چاپ اول). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۶. اصفهانی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۲۰ق). الوجیزة فی الرجال (چاپ اول). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷. تبریزی، جواد. (۱۴۲۸ق). تنقیح مبانی الأحكام: کتاب الدیات (چاپ اول). تهران: دار الصدیقة الشهیدة علیهم السلام.
۸. ترحینی عاملی، سید محمد حسین. (۱۴۲۷ق). الزبدة الفقہیة فی شرح الروضة البهیة (چاپ چهارم). قم: دار الفقه.
۹. جزائری، عبدالله بن نورالدین. (بی تا). التحفة السنیة فی شرح النخبة المحسنیة (چاپ اول). تهران: محقق کتاب.
۱۰. حائری طباطبایی، سید علی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۲. حسینی خامنه ای، سید علی. (۱۳۹۳). درس خارج فقه (جلسه اول، اردیبهشت ۱۳۹۳). بی جا: بی نا.
۱۳. حسینی روحانی، سید صادق. (۱۴۱۲ق). فقه الصادق (چاپ اول). قم: دار الکتاب - مدرسه امام صادق علیهم السلام.
۱۴. حسینی عاملی، سید جواد. (بی تا). مفتاح الكرامة. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۵. حکیم، سید محمد سعید. (۱۴۱۵ق). منهاج الصالحین (چاپ اول). بیروت: دار الصفوة.



۱۶. حلبی، ابوالصلاح. (۱۴۰۳ق). الکافی فی الفقه (چاپ اول). اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام.
۱۷. حلبی، احمد بن محمد. (۱۴۰۷ق). المذهب البارع (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۸. حلبی، حسن بن علی بن داود. (۱۳۸۳ق). رجال ابن داود. تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. حلبی، شمس‌الدین محمد. (۱۴۲۴ق). معالم‌الدین (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۰. خوانساری، سید احمد. (۱۴۰۵ق). جامع المدارک (چاپ دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۱. سبحانی، جعفر. (۱۳۸۹). کلیات علم الرجال (مترجم: مسلم قلی‌پور). قم: قدس.
۲۲. سبحانی، جعفر. (۱۳۹۱). درس خارج فقه. بازیابی شده در ۲۱ مرداد ۱۳۹۸، از  
[/https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/91/910915](https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/91/910915)  
[/https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/91/910918](https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/91/910918)  
[/https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/91/910919](https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/91/910919)
۲۳. سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحکام (چاپ چهارم). قم: مؤسسه المنار.
۲۴. سیوری حلبی، مقداد بن عبدالله. (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع (چاپ اول). قم: کتابخانه مرعشی.
۲۵. شبیری زنجانی، سید موسی. (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح. قم: مؤسسه رأی پرداز.
۲۶. شوشتری، محمدتقی. (۱۴۰۶ق). النجعة فی شرح اللمعنة (چاپ اول). تهران: کتابفروشی صدوق.
۲۷. شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۴ق). غایة المراد فی شرح نکتة الإرشاد (چاپ اول). قم: انتشارات اسلامی.
۲۸. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة (محشی: کلانتر، چاپ اول). قم: کتابفروشی داوری.
۲۹. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام (چاپ اول). قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
۳۰. صدر، محمدباقر. (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الأصول (چاپ پنجم). قم: مؤسسه النشر الإسلامي.
۳۱. صدوق قمی، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.



٣٢. صيمرى، مفلح بن حسن. (١٤٢٠ق). غاية المرام فى شرح شرائع الاسلام (چاپ اول). بيروت: دار الهادى.
٣٣. طباطبايى بروجردى، آقاحسين. (١٤٢٩ق). جامع أحاديث الشيعة (چاپ اول). تهران: انتشارات فرهنگ سبز.
٣٤. طوسى، محمد بن حسن. (١٣٨٧). المبسوط (چاپ سوم). تهران: المكتبة المرتضوية.
٣٥. طوسى، محمد بن حسن. (١٤٠٧ق). تهذيب الأحكام (چاپ چهارم). تهران: دار الكتب الإسلامية.
٣٦. طوسى، محمد بن حسن. (١٤٢٧ق). رجال الشيخ الطوسى (چاپ سوم). قم: انتشارات اسلامى.
٣٧. طوسى، محمد بن على بن حمزه. (١٤٠٨ق). الوسيلة إلى نيل الفضيلة (چاپ اول). قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى.
٣٨. علامه حلى، حسن بن يوسف. (١٣٨١ق). خلاصة الأقوال فى معرفة الرجال (چاپ دوم). نجف: منشورات المطبعة الحيدرية.
٣٩. علامه حلى، حسن بن يوسف. (١٤١٠ق). إرشاد الأذهان (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
٤٠. علامه حلى، حسن بن يوسف. (١٤١٣ق). قواعد الأحكام (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
٤١. علامه حلى، حسن بن يوسف. (١٤٢٠ق). تحرير الأحكام (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٤٢. عمانى، حسن بن على. (١٤١٣ق). حياة ابن أبى عقيل و فقهه (چاپ اول). قم: مركز معجم فقهى.
٤٣. فاضل آبى، حسن بن ابى طالب. (١٤١٧ق). كشف الرموز (چاپ سوم). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
٤٤. فاضل لنكرانى، محمد. (١٤١٨ق). تفصيل الشريعة: الديات (چاپ اول). قم: مركز فقهى ائمه اطهار عليه السلام.
٤٥. فاضل هندى، محمد. (١٤١٦ق). كشف اللثام (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
٤٦. فقعانى، على بن على بن محمد. (١٤١٨ق). الدر المنضود (چاپ اول). قم: مكتبة إمام العصر العلمية.



فقه

۴۷. فیاض کابلی، محمد اسحاق. (بی تا). منهاج الصالحین. بی جا: ناشر.
۴۸. فیض کاشانی، محمد محسن. (بی تا). مفاتیح الشرائع (چاپ اول). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۴۹. کاشف الغطاء، احمد بن علی. (۱۴۲۳ق). سفینه النجاة ومشكاة الهدی ومصباح السعادات (چاپ اول). عراق: مؤسسه کاشف الغطاء.
۵۰. کاشف الغطاء، محمد حسین بن علی. (۱۳۶۶ق). وجیزة الأحكام (چاپ دوم). عراق: مؤسسه کاشف الغطاء.
۵۱. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (چاپ چهارم). تهران: دار الکتب الإسلامية.
۵۲. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق). الکافی (چاپ اول). قم: دار الحدیث للطباعة و النشر.
۵۳. مامقانی، ملا عبدالله. (۱۳۵۰ق). نهاية المقال فی تکملة غایة الآمال (چاپ اول). قم: مجمع الذخائر.
۵۴. محقق حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام (چاپ دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۵۵. محقق حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۱۸ق). المختصر النافع (چاپ ششم). قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة.
۵۶. مدنی کاشانی، رضا. (۱۴۰۸ق). کتاب الدیبات (چاپ اول). قم: انتشارات اسلامی.
۵۷. مشکینی، میرزا علی. (۱۴۱۸ق). الفقه المأثور (چاپ دوم). قم: نشر الهادی.
۵۸. موسوی بهبهانی، علی. (۱۳۸۱). بدائع الأصول (چاپ اول). اهواز: دار العلم.
۵۹. موسوی خمینی، سید روح الله. (۱۳۸۲). تهذیب الاصول (چاپ اول). قم: دار الفکر.
۶۰. موسوی خمینی، سید روح الله. (بی تا). تحریر الوسيلة (چاپ اول). قم: مؤسسه دار العلم.
۶۱. موسوی خویی، ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). تکملة المنهاج (چاپ بیست و هشتم). قم: مدینه العلم.
۶۲. موسوی خویی، ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). مبانی تکملة المنهاج (چاپ اول). قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۶۳. نجاشی، ابوالحسن احمد. (۱۴۰۷ق). رجال النجاشی. قم: انتشارات اسلامی.
۶۴. نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام (چاپ هفتم). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۶۵. وحید خراسانی، حسین. (۱۴۲۸ق). منهاج الصالحین (چاپ پنجم). قم: مدرسه امام باقر علیه السلام.



## References

1. A. Faqanani. (1418 AH). *al-Dor al-Manzoud*. (1st ed.). Qom: Maktabah Imam al-Asr al-Ilmiyah. [In Arabic]
2. Akhund Khorasani, M. K. (1409 AH). *Kifayat al-Usual*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Alul-Bayt Institute. [In Arabic]
3. Al-Jaza'eri, A. (n.d.). *Al-Tohfah al-Saniyah fi Sharh a l-Nokhbah al-Mohseniyah* (1<sup>st</sup> ed.). Tehran: Mohaqeq Kitab.
4. Allama Heli, H. (1381 AH). *Khulasah al-Aqwal fi Ma'arifah al-Rijal*. (2<sup>nd</sup> ed.). Najaf: Mushurat al-Matba'ah Al-Haydariyah. [In Arabic]
5. Allama Heli, H. (1410 AH). *Irshad al-Adhan*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
6. Allama Heli, H. (1413 AH). *Qawa'id al-Ahkam*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
7. Allama Heli, H. (1420 AH). *Tahrir al-Ahkam*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Imam Sadegh Institute. [In Arabic]
8. Araki, M. A. (1414 AH). *Al-Masa'il al-Wazihah*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Qom Seminary Islamic Propagation Office Publications. [In Arabic]
9. Ardabil, A. (1403 AH). *Majma' al-Fa'idah va al-Borhan*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
10. Esfahani, M. (1420 AH). *Al-Vajizah fi al-rijal*. (1<sup>st</sup> ed.). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Arabic]
11. Esfahani, M. T. (Majlesi Awal), (1406 AH). *Malaz al-Akhyar*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
12. Fadhil Abi, H. (1417 AH). *Kashf al-Romouz*. (3<sup>rd</sup> ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
13. Fadhil Hindi, M. (1416 AH). *Kashf al-Latham* (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
14. Fayyaz Kabuli, M. I. (n.d.). *Minhaj Al-Saleheen*. Nasher.
15. Fazel Lankarani, M. (1418 AH). *Tafseel al-Shari'ah*: Al-Diyat (1<sup>st</sup> ed.) Qom: The jurisprudential center of the pure Imams. [In Arabic]
16. Feiz Kashani, M. M. (n.d.). *Mafatih al-Shara'e*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library.
17. Haeri Tabatabaei, S. A. (1418 AH). *Riyaz al-Masa'il*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Alul-Bayt Institute. [In Arabic]





18. Hakim, S. M. S. (1415 AH). *Minhaj Al-Saleheen* (1<sup>st</sup> ed.). Beirut: Dar Al-Safwa. [In Arabic]
19. Halabi, A. (1403 AH). *Al-Kafi fi al-Fiqh*. (1<sup>st</sup> ed.). Isfahan: Imam Amir Al-Mo'menin Public Library. [In Arabic]
20. Heli, A. (1407 AH). *Al-Mohazab al-Bare'*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
21. Heli, H. (1383 AH). *Rijal Ibn Davoud*. Tehran: University of Tehran. [In Arabic]
22. Heli, S. (1424 AH). *Ma'alim al-Din* (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Imam Sadegh Institute. [In Arabic]
23. Hor Ameli, M. (1409 AH). *Wasa'il al-Shia*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: AlulBayt Institute. [In Arabic]
24. Hosseini Ameli, S. J. (n.d.). *Miftah al-Kiramah*. Beirut: Dar Ihya al-Torath al-Arabi.
25. Hosseini Khamenei, S. A. (1393 AP). *Darse Kharij Fiqh*. (1<sup>st</sup> session, May 2014). [In Persian]
26. Hosseini Rouhani, S. S. (1412 AH). *Fiqh al-Sadiq*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Dar Al-Kitab - Imam Sadegh School. [In Arabic]
27. Ibn Qazai'ri, A. (n.d.). *Rijal ibn al-Ghazairi. Kitab al-Zo'afa*. Qom.
28. Kashif al-Ghitta ', A. (1423 AH). *Safinah al-Nijat va Mishkat al-Huda va Misbah al-Sa'adat*. (1<sup>st</sup> ed.). Iraq: Kashif Al-Ghitta Institute. [In Arabic]
29. Kashif al-Ghitta ', M. (1987). *Wajizah al-Ahkam*. (2<sup>nd</sup> ed.). Iraq: Kashif Al-Ghitta Institute.
30. Khansari, S. A. (1405 AH). *Jame' al-Madarik*. (2<sup>nd</sup> ed.). Qom: Ismailian Institute. [In Arabic]
31. Koleyni, M. (1407 AH). *Al-Kafi* (4<sup>th</sup> ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
32. Koleyni, M. (1429 AH). *al-Kafi*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Dar Al-Hadith le Taba'ah va al-Nashr. [In Arabic]
33. Madani Kashani, R. (1408 AH). *Kitab al-Diniyah*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Islamic Publications. [In Arabic]
34. Mamqani, A. (1350 AH). *Nahayah al-Moqal fi Takmilah Qayah al-Amal*. (1st ed.). Qom: Majma' al-Zakha'er. [In Arabic]
35. Meshkini, M, A. (1418 AH). *al-Fiqh al-Ma'athur*. (2<sup>nd</sup> ed.). Qom: Al-Hadi Publications. [In Arabic]



36. Mohaqeq Heli, J. (1408 AH). *Shara'e al-Islam*. (2nd ed.). Qom: Ismailian Institute. [In Arabic]
37. Mohaqeq Heli, J. (1418 AH). *Al-Mukhtasar Al-Nafi'*. (6<sup>th</sup> ed.). Qom: Mu'asisah al-Matbu'at al-Diniyah. [In Arabic]
38. Mousavi Behbahani, A. (1381 AP). *Mada'e al-Usul*. (1<sup>st</sup> ed.). Ahwaz: Dar Al-Ilm. [In Persian]
39. Mousavi Khoei, A. (1410 AH). *Takmilah al-Minhaj*. (28<sup>th</sup> ed.). Qom: Madinah al-Ilm. [In Arabic]
40. Mousavi Khoei, A. (1422 AH). *Mabani Takmilah al-Minhaj*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Mu'asisah Ihya Athar al-Imam Al-Khoei. [In Arabic]
41. Mousavi Khomeini, S. R. (1382 AP). *Tahdhib al-Osul* (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Dar al-Fikr. [In Persian]
42. Mousavi Khomeini, S. R. (n.d.). *Tahrir al-Wasila*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Mu'asisah Dar al-Ilm.
43. Najafi, M. H. (1404 AH). *Jawahir al-Kalam*. (7<sup>th</sup> ed.). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi. [In Arabic]
44. Najashi, A. (1407 AH). *Rijal al-Najashi*. Qom: Islamic Publications. [In Arabic]
45. Omani, H. (1413 AH). *Hayat ibn Aqil va Fiqheh*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Center for Dictionary of Fiqh. [In Arabic]
46. Sabzewari, S. A. (1413 AH). *Mohazab al-Ahkam*. (4<sup>th</sup> ed.). Qom: Al-Manar Institute. [In Arabic]
47. Sadr, M. B. (1418 AH). *Dorus fi Ilm al-Usul*. (5<sup>th</sup> ed.). Qom: Islamic Publishing Institute. [In Arabic]
48. Saduq Qomi, M. (1413 AH). *man la Yahzar al-Faqih*. (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
49. Seyvari Heli, M. (1404 AH). *Al-Tanqih al-Ra'i le Mukhtasar al-Sharia*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Marashi Library. [In Arabic]
50. Shabir Zanjani, S. M. (1419 AH). *Kitab al-Nikah*. Qom: Mu'asisah Ray Pardaz. [In Arabic]
51. Shahid Awal, M. (1414 AH). *Qayat al-Murad fi Sharh Nokat al-irshad*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Islamic Publications. [In Arabic]
52. Shahid Thani, Z. (1410 AH). *al-Rawzah al-Bahiyah*. (Kalantar, Ed.). (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Dawari Bookstore. [In Arabic]



53. Shahid Thani, Z. (1413 AH). *Masalik al-Afham*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Islamic Knowledge Foundation. [In Arabic]
54. Shoushtari, M. T. (1406 AH). *Al-Naj'at fi Sharh al-Lom'ah*. Tehran: Sadough Bookstore. [In Arabic]
55. Simari, M. (1420 AH). *Qayat al-Maram fi Sharh Shara'e al-Islam*. (1<sup>st</sup> ed.). Beirut: Dar Al-Hadi. [In Arabic]
56. Sobhani, J. (1389 AP). *Koliyat Ilm Rijal*. (M. Qolipour, Trans.). Qom: Quds. [In Persian]
57. Sobhani, J. (1391 AP). *Darse Kharij Fiqh*. Retrieved August 21, 2009, from <https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/91/910915/>, <https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani / feqh / 91/910918 />, <https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/91/910919/>. [In Persian]
58. Tabatabaei Boroujerdi, H. (1429 AH). *Jame' Ahadith al-Shia*. (1<sup>st</sup> ed.). Tehran: Farhang Sabz Publications. [In Arabic]
59. Tabrizi, J. (1428 AH). *Tanqih Mabani al-Ahkam: Kitab al-Diyat*. (1<sup>st</sup> ed.). Tehran: Dar al-Sadiqah al-Shahidah. [In Arabic]
60. Tarhini Ameli, S. M. H. (1427 AH). *Al-Zobdah al-Fiqhiyah fi Sharh al-Rawzah al-Bahiyah*. Qom: Dar al-Fiqh. [In Arabic]
61. Tusi, M. (1407 AH). *Tahdhib al-Ahkam*. (4<sup>th</sup> ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
62. Tusi, M. (1408 AH). *al-Wasilah ila Niel al-Fadhilah*. (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications. [In Arabic]
63. Tusi, M. (1427 AH). *Rijal al-Sheikh al-Tusi*. (3<sup>rd</sup> ed.). Qom: Islamic Publications. [In Arabic]
64. Tusi, M. (2008). *al-Mabsut*. (3<sup>rd</sup> ed.). Tehran: Mortazavi Library.
65. Wahid Khorasani, H. (1428 AH). *Minhaj Al-Saleheen*. (5<sup>th</sup> ed.). Qom: Imam Baqir School. [In Arabic]

